

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۲۱	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۸/ ۲۵
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	نمونه‌های ولایت تفویض و ولایت تنفیذ			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

گفتیم ولایت بر دو نوع است، گاهی ولایت تنفیذ است و گاهی ولایت تفویض؛ و در ولایت تفویض – که عبارت است از ولایت واگذاری اختیارات تصمیم‌گیری به کسی – گفتیم همان شرایط ولایت عامه معتبر است منتهی در سطح خودش؛ یعنی علم و عدل و کفایت. ولی در ولایت تنفیذ آنچه لازم است، علم به همان رشته و یا مأموریتی که به او واگذار شده و توانایی بر انجام همان کاری که به او واگذار شده است لازم است و دیگر سایر شرایط لازم نیست.

بحث امروز در بیان نمونه‌هایی از ولایت‌های تنفیذ و تفویض است.

نمونه‌های ولایت تفویض

ابتدا در ولایت تفویض بحث می‌کنیم که نمونه های فراوان است: رسول اکرم ﷺ هنگامی که امیرالمؤمنین علی را به یمن فرستادند، به او ولایت تفویض واگذار کردند و حضرت در آنجا قاضی بودند و تصمیم می‌گرفتند. هنگامی که رسول اکرم ﷺ در جریان غزوه تبوک، حضرت علی را در مدینه نگه داشتند و فرمودند:

«لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي»^۱

این واگذاری ولایت عامه بود که نوعی ولایت تفویض است؛ منتهی در سطح بسیار گسترده. و روشن‌ترین و مفصل‌ترین ولایت تفویض، ولایتی است که در عهد مالک اشتر آمده است، همچنین در عهدی که حضرت به محمد بن ابی‌بکر داده‌اند که در این دو عهد دستورالعمل صادر شده که در عین اینکه این ولایت، ولایت تفویض است اما اعمال ولایت باید بر چهارچوب این دستورات ولایت عامه انجام بگیرد همانطور که در ولایت تنفیذ نیز کارها باید طبق دستور ولی عام انجام بگیرد، منتهی تفاوت در این است که

۱. بحارالانوار؛ ج ۳۸، ص ۲۴۲.

دستورات در ولایت تنفیض، دستورات کلی است و در امور جزئی و تطبیقات اختیار به ولی خاص داده می‌شود.

شاید در تاریخ اسلام منشوری که در آن ولایت تفویض به روشنی ارائه شده باشد همچون عهدنامه مالک اشتر و بعد عهد نامه حضرت به محمد بن ابی بکر نداریم که عهدنامه مالک اشتر مفصل تر است و چون مشهور است نیازی به تعرض به آنها نیست. اینها ولایت‌های تفویضند چون کسانی که مأموریت‌ها به آنها واگذار شده، اختیار تصمیم‌گیری دارند مثلاً حضرت در عهد نامه مالک اشتر می‌فرماید قاضیان را اینگونه انتخاب کن، بیت‌المال را چنین هزینه کن؛ که اختیار تصمیم‌گیری در امور مملکت در چهارچوبی که تعیین کرده است را به او می‌دهد. به دلیل اینکه این نمونه‌ها، نمونه‌های بسیار روشنی است لذا در آن معطل نمی‌شویم. به این نکته باید توجه داشت که همیشه در ولایات تفویضی، آن شرایطی که ما بیان کردیم، وجود دارد یعنی شخص عالم و عادل و با کفایت است و هیچ ولایت تفویضی از سوی رسول اکرم یا امیرالمؤمنین علیه السلام نداریم که به یک شخص فاسقی واگذار کرده باشند و مسأله زیاد بن ابی را روشن خواهیم کرد که ولایت تفویض نبوده است.

نمونه‌های ولایت تنفیذ:

نمونه‌های ولایت تنفیذی نیز فراوان است که ما به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:
در سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از نمونه‌های ولایت تنفیذ مأموریتی است که به خالد بن ولید می‌دهد که چند مأموریت بوده که ما این نمونه را ذکر می‌کنیم:

مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ السَّيْرَانِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الْيَمَنِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَنْفَذَ مَعَهُ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِيهِمْ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَأَقَامَ خَالِدٌ عَلَى الْقَوْمِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ يَدْعُوهُمْ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَسَاءَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأَمَرَهُ أَنْ يَقْفِلَ خَالِدًا وَمَنْ مَعَهُ وَقَالَ لَهُ إِنْ أَرَادَ أَحَدٌ مِمَّنْ مَعَ خَالِدٍ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَاتْرُكْهُ.

قَالَ الْبَرَاءُ فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ فَأَمَّا أَنْتَهَيْنَا إِلَى أَوَائِلِ أَهْلِ الْيَمَنِ وَبَلَغَ الْقَوْمَ الْخَبْرَ فَتَجَمَّعُوا لَهُ فَصَلَّى بِنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام الْفَجْرَ ثُمَّ تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِينَا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَى الْقَوْمِ كِتَابَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاسْمَعَتْ هَمْدَانُ كُلُّهَا فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَكُتِبَ بِذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَمَّا قَرَأَ

كِتَابُهُ اسْتَبْشَرَ وَابْتَهَجَ وَخَرَّ سَاجِدًا شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَجَلَسَ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَى هَمْدَانَ
السَّلَامُ عَلَى هَمْدَانَ وَتَتَابَعُ بَعْدَ إِسْلَامِ هَمْدَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ عَلَى الْإِسْلَامِ^۱؛

داستانی که همه تاریخ نویسان به نقل آن متفقند و در این باره اختلافی ندارند: که رسول خدا ﷺ خالد بن ولید را به سوی مردم مملکت یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کند، و گروهی از مسلمانان را نیز همراهش روان ساخت که براء بن عازب یکی از آن گروه بود، پس خالد (به یمن رفت و) شش ماه تمام مردم آنجا را به اسلام دعوت کرد و هیچ يك از آنان پیرویش نکردند و گفته هایش به گوش هیچ کدامیک از آنها فرو نرفت (و کاری از پیش نبرد) رسول خدا ﷺ از این معنی آزرده خاطر گردید و علی بن ابی طالب را طلبید، و به او دستور فرمود: (که به یمن رود) و خالد و همراهانش را بازگرداند (و خود به جای او مردم را به اسلام دعوت کند) و به او فرمود: اگر کسی از همراهان خالد مایل بود که همراه تو بماند جلوگیری نکن و بگذار بماند. براء بن عازب (که پیش از آن به همراه خالد رفته بود) گوید: من از کسانی بودم که در یمن پیش علی بن ابی طالب ماندم (پس خالد با گروهی بازگشت و ما ماندیم، و با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای خواندن مردم یمن به اسلام به نزد آنان رفتیم) چون پیش آنها رفتیم و از آمدن علی بن ابی طالب خبردار شدند نزد ما اجتماع کردند، علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب نماز صبح را با ما خواند سپس برخاست و خدا را ستایش و ثنا کرد و پس از آن نامه (ای که) رسول خدا ﷺ به آن مردم نوشته بود برای آنها خواند (و بدین وسیله آنان را بدین اسلام دعوت کرد) پس قبیله همدان همگی در همان روز ایمان آوردند و مسلمان شدند، و علی بن ابی طالب نیز جریان اسلام قبیله همدان را به پیغمبر ﷺ نوشت، چون رسول خدا ﷺ نامه علی بن ابی طالب را خواند خورسند و شکفته شد و برای شکرگزاری خداوند به سجده افتاد، پس از آن سر برداشت و نشست و فرمود: درود بقبیله همدان، و به دنبال اسلام قبیله همدان مردم دیگر یمن نیز اسلام آوردند.

که این ولایت دعوت به اسلام است و هیچ اختیارات تصمیم گیری وجود ندارد و این شخص در همین ولایت تنفیذ نیز موفق نشد و نتیجه نگرفت و شش ماه در بین اهل یمن ماند و اما کسی جواب او را نداد؛ شاهد ما در ارسال خالد است.

در این ولایت تنفیذی عدالت شرط نیست اما قدرت در انجام مأموریت شرط است و خالد آنقدر می توانسته که مردم را به اسلام دعوت کند.

البته از این روایت استفاده می شود که اثر داشتن کلام و فعل، چیزی غیر از پوسته یک مأموریت است و البته یکی از حکمت هایی که در این گونه مأموریت ها رسول اکرم ﷺ داشته همین بوده که این افراد کاری از دستشان بر نمی آید و کسی که از پس کار بر می آید حضرت علی بن ابی طالب است؛ در مسأله خیر و آیه براءت و... نیز همین بوده است.

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ ج ۱، ص ۶۲.

نمونه دیگر از ولایت تنفیذی رسول اکرم ﷺ، جریان سعدبن عبادہ است که جریان دخول مکہ است که حضرت رسول ﷺ ابتدا پرچم را به دست او سپرد که با پرچم مسلمین وارد مکہ شود که این یک ولایت تنفیذ است و اختیار کار خاصی که نیاز به تصمیم گیری باشد به او سپرده نشده است؛ مرحوم مفید چنین می فرماید:

وَلَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ بِدُخُولِ مَكَّةَ بِالرَّايَةِ غَلَطَ عَلَى الْقَوْمِ وَأَظْهَرَ مَا فِي نَفْسِهِ مِنَ الْحَقِّ عَلَيْهِمْ وَدَخَلَ وَهُوَ يَقُولُ:

الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمُ تُسَبَّى الْحُرْمَةُ

فَسَمِعَهَا الْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَمَا تَسْمَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَقُولُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ إِنِّي لَا أَمْنُ أَنْ يَكُونَ لَهُ فِي قُرَيْشٍ صَوْلَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ أَذْرِكُ يَا عَلِيُّ سَعْدًا فَخَذَ الرَّايَةَ مِنْهُ وَكُنْ أَنْتَ الَّذِي يَدْخُلُ بِهَا مَكَّةَ فَأَذْرَكَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَأَخَذَهَا مِنْهُ وَلَمْ يَمْتَنِعْ عَلَيْهِ سَعْدُ مِنْ دَفْعِهَا^۱

و هنگامی که رسول خدا ﷺ به سعدبن عبادۀ پرچم جنگ را سپرد، سعد با مردم مکہ به خشونت رفتار می کرد و آن خشمی که نسبت به آنان در دل داشت آشکار نمود و آن هنگام که پیشاپیش لشکر اسلام به مکہ درآمد می گفت: امروز روز جنگ و کشتار است و امروز روزی است که حرمت ها از میان بروند. عباس (عموی پیغمبر ﷺ) این سخن را شنید، به رسول خدا ﷺ عرض کرد: آیا نشنوی سعد چه می گوید؟ و من خاطر جمع نیستم به قریش یورش نبرد (و چنین به نظر می رسد که آهنگ خونریزی قریش و فرو نشانیدن خشم خویش را دارد) پس رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: یا علی به سعد برس و پرچم را از او بگیر و تو خود آن را به مکہ ببر، پس امیرالمؤمنین ﷺ خود را به سعد رسانده و پرچم را از او گرفت، و سعد نیز از دادن آن به علی ﷺ خودداری نکرد،

سعدبن عبادۀ رئیس خزرج بوده و اینها از قریش و اهل مکہ خیلی کینه داشتند، وقتی پرچم را به دست او سپردند و او خواست وارد مکہ شود، شروع به عقده خالی کردن کرد. که این نیز یک ولایت تنفیذ بوده است. نمونه هایی از ولایت تنفیذ در سیرۀ امیرالمؤمنین ﷺ نیز وجود دارد که یکی از آنها حکم حضرت به شریح قاضی است که درگشته به مناسبی این حکم را بیان کردیم که مرحوم کلینی به سندش نقل می کند:

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ ج ۱، ص ۱۳۵.

عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهِيلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ لِشَرِيحٍ أَنْظِرْنِي إِلَى أَهْلِ الْمَعَكِ وَالْمَطَلِ وَدَفْعِ حُقُوقِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمَقْدَرَةِ وَالْيَسَارِ مِمَّنْ يُدْلِي بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحُكَّامِ فَخُذْ لِلنَّاسِ بِحُقُوقِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعْ فِيهَا الْعَقَارَ وَالْذِّيَارَ... وَاعْلَمْ أَنَّه لَا يَحْمِلُ النَّاسُ عَلَى الْحَقِّ إِلَّا مَنْ وَرَعَهُمْ عَنِ الْبَاطِلِ ثُمَّ وَاِسْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ... وَاعْلَمْ أَنَّ الصُّلْحَ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا حَرَّمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا وَاجْعَلْ لِمَنْ ادَّعَى شُهُودًا غَيْبًا أَمْدًا بَيْنَهُمَا...

سلمة بن كهیل گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که به شریح می فرمود: اهل درنگ و امروز و فردا کردن را بنگر و حقوق مردم را از توانگران و گشاده روزیان، که دارایی مسلمانان را به حکام می پردازند، بستان. پس حقوق مردم را از آنان بازستان و به خاطر ستاندن حق مردم، زمین و خانه های آنان را بفروش... و بدان! هیچ کس مردم را به سوی حق نمی برد، جز کسی که آنان را از باطل باز می دارد. آن گاه با چهره، سخن گفتن و جایگاه نشستن خود، میان مسلمانان مساوات برقرار کن... و بدان که صلح، بین مسلمانان جایز است؛ جز صلحی که حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال کند. و برای کسی که ادعا می کند شاهدانی دارد که غایب هستند، وقت معینی بین مدعی و منکر قرار ده...

از ابتدای این حکم تا اواخر ولایت تفویض و اختیارات قضایی استفاده می شود زیرا حضرت می فرماید این کار را بکن و آن کار را انجام بده و... اما حضرت بعد می فرماید:

«وَأَيُّكَ أَنْ تُنْفِذَ قَضِيَّةً فِي قِصَاصٍ أَوْ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱

پس بپرهیز که در امر قضاوت، در خصوص قصاص یا حدی از حدود خدا و یا حتی از حقوق مسلمانان، حکمی را نافذ گردانی، تا این که آن را بر من عرضه کنی؛ ان شاء الله.

شاهد ما این عبارت است که می فرماید چیزی را اجرا مکن مگر اینکه از من اجازه بگیری این نشان دهنده این است که این فقط ولایت تنفیذ است و الا اگر ولایت تفویض بود، لازم نبود که حضرت بفرماید چیزی را اجرا نکن مگر اینکه به من عرضه کنی. و همانطوری که بیان کردیم در ولایت تنفیذ، عدالت شرط نیست و فقط علم و توانایی در اجرای آن مأمورتی که به او داده می شود شرط است.

۱. وسائل الشیعة؛ ابواب آداب القاضی، باب ۱، ح ۱.